

## اشاره .

در پایان مقاله شماره قبل سؤالیهای اساسی پیرامون ابعاد و لوازم تربیت دینی طرح گردید که پاسخ به آنها رابطه دین و دنیا را روشن و مبین می‌دارد. اکنون در این شماره به پاسخ آن سؤالیها می‌پردازیم.

## ۱- دامنه و گستره تربیت دینی در وجود انسان

تربیت دینی صرفاً عهده دار اصلاح برخی کژیهای رفتاری است یا به کیفیات روانی-ملکات خلقی و هیئتهای روانی-نیز می‌پردازد؟ تربیت دینی با سازندگی فکری چه نسبتی دارد؟ آیا اصلاح باورها و نحوه تفکر و اندیشه، نگرشها و بینشهای فرد را نیز شامل می‌شود؟ آیا دعوت به تقوی و پرهیزکاری صرفاً یک بُعد صوری و ظاهری دارد که همان رعایت حریم محرمات و واجبات الهی است یا عمق دل و عرصه خیال و اندیشه را هم دربرمی‌گیرد؟ آیا تربیت دینی، با احساسها و گرایشها، تمنیات نفسانی، جهت‌گیریهای روحی و روانی، نیات و خطورات قلبی، التفاتات و توجهات دل‌آدمی نیز سروکار دارد؟

تردید نیست که دین بدنبال الهی شدن همه شوون شخصیت انسان است اندیشه و عمل، عقل و قلب، اخلاق و کیفیات روانی، احساسها و گرایشها و بطور کلی ظاهر و باطن و همه سطوح و جوانب روح و روان آدمی. آنهم نه تربیتی موقتی و مربوط به اوقات خاص- وقت عبادت یا روزی از هفته یا ...- و نه در یک سری اعمال ویژه- مثل عبادات رسمی و معین- بلکه در تمامی آنات و دقائق عمر و در همه حرکات و سکناتی که از انسان در زندگی سر می‌زند.

اساساً تربیت روحی و معنوی عمیقترین نوع تربیت در میان سایر تربیتها (تربیت فکری، تربیت بدنی، تربیت ذوقی و هنری، تربیت فنی و حرفه‌ای، تربیت روانی یا بیولوژیکی و ...) است. از همین رو مشکل‌ترین نوع تربیت است. اگر سایر تربیتها به جوانب و حواشی و سطوح شخصیت آدمی می‌پردازند در تربیت روحی و معنوی اصل جوهره انسان که همان عقل و قلب و روان و سر هستی اوست محور و موضوع تربیت است. از اینرو دامنه این تربیت همه کرانه‌های شخصیت و ابعاد روح انسان را نیز دربرمی‌گیرد و چون دخل و تصرف (تعالی و تکامل) در ذات و اصل حقیقت آدمی است، به عمیق‌ترین نوع تأثیر و تحوگ در

«تأملی در پرستش‌ها و پاسخ‌های مذهبی» (۱۳)



# دین و دنیا (۲)

## تربیت معنوی و دنیای دینی

عباس جوارشکیان

انسان منتهی می شود که آثار آن دائمی و ماندگار خواهد بود. بنابراین پاسخ این سؤال نیز که «تربیت معنوی و اخلاقی چه نسبتی با ابعاد دیگر شخصیت انسان دارد؟» روشن می شود. وقتی همه ابعاد وجود انسان تحت الشعاع تحوّل و تربیت عمق جان آدمی است دیگر نمی توان گفت آن جنبه از شخصیت انسان که به رتق و فتق امور عادی و جاری زندگی مشغول است هیچ نسبتی با بُعد معنوی و اخلاقی او ندارد. بدیهی است که ما دو یا چند عقل یا قلب و روان و یا دو یا چند شخصیت نداریم تا یکی را عهده دار امور دنیا و دیگری را عهده دار امور عقبی بدانیم. بلکه با همان عقلی که خدا را می شناسیم به شناخت طبیعت و واقفیت نائل می آئیم، و با همان قلبی که معطوف به دنیا می شویم به آخرت خود توجه می کنیم خالق انسان نیز می فرماید:

ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه (احزاب/ ۳۳)

همان کیفیت روانی و خلقی که منش ایمانی و دینی انسان را رقم می زند رفتار و منش و نحوه مناسبات فردی و اجتماعی ما را در عرصه تلاش برای کسب معاش و سامان امر دنیا، رقم می زند، پس اگر در دنیای انسان دیانت او حضور نداشته باشد معلوم می شود که او اساساً دین ندارد. مگر می شود از حیث رفتار و شخصیت دینی، کسی متقی باشد اما از حیث شخصیت دنیوی و سیاسی و اجتماعی بهره ای از تقوی نبرده باشد مسلم است که یک بام و دو هوا هرگز امکان پذیر نیست مگر آنکه از فردیت و وحدت شخصیت انسان دست بشوئیم و او را موجودی متکثر و در هر شأنی ثنوی تلقی کنیم که عقلاً هرگز قابل پذیرش نیست. ممکن است کسی از سر خام اندیشی و ناآگاهی و یا از سر جفت و جور کردن قافیه برای نظریه ای که سروده است مدعی شود که دیانت مربوط به «قلب» است و رتق و فتق امور دنیا مربوط به «عقل». تدبیر زندگی به تفکر و اندیشه و شناخت مربوط می شود و ایمان و تقوی و پرهیزکاری به گرایشهای قلبی و ارزشی، لذا هیچ اشکالی ندارد که حوزه دیانت و دین ورزی از حوزه تدبیر و سیاست معاش جدا انگاشته شوند.

صرف نظر از این نکته اصولی که تفکیک عقل و قلب به این ترتیب که عقل را مبدأ ادراکات بدانیم و قلب را مبدأ گرایشات و تمایلات، تفکیکی غیر قابل دفاع و غیر قابل قبول از نظر معارف الهی و قرآنی ماست و نصوص فراوانی این تفکیک را بر نمی تابند اساساً چنین حکمی - جدایی عقل و قلب - مبتنی بر نگرش ثنوی و کثرت گرا به وجود انسان است و همچنانکه کثرت وجهی و حیثی و عرضی - دو قلب یا دو عقل یا دو شخصیت - منافات با وحدت و یگانگی شخصیت انسان داشت این نوع کثرت (کثرت ماهوی و تباینی عقل و قلب) نیز بطریق اولی با وحدت شخصیت انسان سازگاری ندارد و در تأمل عقلی مردود و غیر قابل دفاع است. چگونه می توان مدعی شد که تمایلات و تمنیات قلبی هیچ ارتباطی با اندیشه و فکر و باورهای عقلی انسان ندارد و این دو، در عرصه یگانگی وجود انسان هر یک به کار خود مشغول است؟! دریافت وجدانی ما گواه بر آنست که این ادراک و فهم

ماست که تمایلات نهفته درون ما را به جریان می اندازد و متناسب با فهم و درک و باوری که در ما پدید آمده است امیال و گرایشهای ویژه ای در عرصه جان ما زنده و فعال می شوند.

انفصال منطقی باید و هست منافی ارتباط تکوینی و علی میان آنها نیست. ادراکات حقیقی مبدأ ظهور و بروز امیال و خواستههایی در انسان می شوند و این خواستهها در مسیر تحقق خود از طریق دستگاه ادراکی، مبدأ پیدایش اعتبارات ویژه ای می گردند و به این ترتیب ادراکات حقیقی و اعتباری در درون جان آدمی به یکدیگر پیوند می خورند.

بنابراین ما در درون وجود انسان با یک وحدت همه جانبه قوا و شؤون شخصیت روبرو هستیم. همه مؤلفه های مختلف جان و هستی آدمی با یکدیگر پیوندی وثیق و عمیق، و ارتباطی چند جانبه و متفاعل و متأثر از یکدیگر دارند بلکه مطابق با مبانی حکمی همه ابعاد و شؤون وجود انسان جلوات و ظهورات حقیقت یگانه و واحدی است.

النفس فی وحدته کل القوا و فعلها فی فعله قدانطوی

همچنانکه اشاره شد همین ویژگی روان و جان آدمی است که امر تربیت معنوی او را درغایت صعوبت و دشواری و غایت ظرافت و حساسیت قرار داده است. وقتی همه مؤلفه های شخصیت انسان عمیقاً از یکدیگر متأثرند و هر یک دقیقاً آئینه دیگری محسوب می شود. هر نوع ادراک عقلی، قلب را متأثر خواهد ساخت و هر نوع دریافت وجدانی و خطور و تمنی قلبی، عرصه فکر و اندیشه را تحت الشعاع خویش قرار می دهد؛ هر عمل و رفتاری آثار خاصی در زمینه روانی انسان از خود باقی می گذارد، هر نگاهی و هر سخنی، هر فعل و اثری و بطور کلی هر گونه تظاهر وجودی که از ما سر می زند از درون ما نشأت یافته و مسبوق به احساس و نیت و میل و کیفیت ویژه ای از روان و ضمیر آگاه یا ناخودآگاه ماست و متقابلاً بازتاب و اثری در درون ما از خود بجای می گذارد.

## ۲- تأثیر پذیری انسان از محیط و علل و عوامل بیرونی

بر مبنای آنچه بیان شد، مراتب تأثیر پذیری انسان از افعال و آثار خود و از محیط پیرامونش و بطور کلی از همه علل و عواملی که در معرض آنها واقع است، نیز روشن می گردد. ارتباط متقابل و همه سویه ابعاد فکری و روانی و معنوی ما با یکدیگر، مقتضی آن خواهد بود که هر فعلی که از انسان سر می زند و هر نوع ادراک و دریافت ذهنی، وجدانی و قلبی که به منشأ علل و عوامل درونی و بیرونی مختلف برای او حاصل می گردد، نقشی در کیفیت روحی و معنوی او داشته و در جهت گیریهای عملی و فکری و روانی و معنوی او مؤثر باشد. وسعت دامنه درک و فهم، ظرافت و لطافت ادراک و شدت حساسیت روح انسان - که از هر موجود دیگری در عالم خلقت افزونتر و کاملتر است - عامل بسیار مهم دیگری است که تأثیر پذیری انسان را از محیط

**\* وقتی هدف نهایی  
دین و جوهره همه  
تعالیم آسمانی  
شریعت را معطوف  
به تربیت معنوی  
انسان و تعالی  
روحي او دانستيم،  
با تامل در مقتضيات  
و لوازم نظري و عملي  
چنين تربيتي،  
بخوبي مي توانيم  
به رابطه بين  
بافتار و احوال  
انسان دست  
يافتيم.**

پیرامونش به حد اعلی می رساند بطوریکه بدرستی می توان مدعی شد که انسان با تمامی هستی خود بطور مستمر و مداوم در حال داد و ستد و تفاعل با محیط و علل و عوامل پیرامون خویش است؛ از آنها تأثیر می پذیرد و در آن ها اثر می کند و به این ترتیب روح آدمی در بستر زندگی و محیط فکری و روانی و فیزیکی و عملی ای که در آن غوطه ور است تدریجاً تکون می یابد و هویتی مسانخ و مناسب با آن پیدا می کند. بر همین اساس است که قسمت عمده مساعی اصلاحی و تربیتی رهبران و مصلحین اجتماعی و سیاستمداران و مربیان بزرگ بشری و انبیاء الهی مصروف تغییر محیط و تحوّل جامعه و برقراری نظام سالم و صالح برای رشد و شکوفایی استعدادهای مردمان شده است.

### ۳- تمایز و تفکیک حوزه زندگی فردی از زندگی اجتماعی انسان

عوامل مؤثر در زندگی انسان را اگر به دو دسته عوامل درونی و بیرونی تقسیم کنیم زندگی فردی و اجتماعی انسان نه از حیث عوامل درونی قابل تفکیک از یکدیگرند و نه از حیث عوامل بیرونی:

**الف) از حیث عوامل درونی:** چنانچه بیان شد وحدت و اتصال و ارتباط متقابل ابعاد مختلف وجود انسان از یک سو و شدت تأثیرپذیری روح او از کلیه علل و عوامل پیرامونی اش از سوی دیگر، منافی با تفکیک زندگی فردی از زندگی اجتماعی است. افعال و رفتار و احوال انسان در زندگی فردی و خصوصی، از همان مبدأ یا مبادی روحی و روانی و عقلی ای نشأت می یابد که افعال و رفتار و احوال انسان در زندگی اجتماعی اش نشأت یافته. بلکه ارتباط و اتصال وجودی این احوال و افعال مقتضی آنست هر یک از دو حوزه زندگی، آئینه و محل ظهور دیگری باشد.

**ب) از حیث عوامل بیرونی:** در هیچ دوره ای از تاریخ زندگی اجتماعی انسان، زندگی فردی او برکنار از تحولات و مسائل زندگی اجتماعی اش نبوده است. عواملی که امنیت او را به مخاطره می انداختند، نزاعها و جنگها، فرمانروایان ظالم و نظامهای ستمگر، شیوه و نظام معیشتی موجود در جامعه، ارزشها و هنجارها و موازین عرفی هر جامعه، آداب و رسوم شیوه تعلیم و تربیت رایج و بسیاری از عوامل دیگر هر یک به نوعی جریان زندگی فردی مردم را در هر دوره ای تحت الشعاع خود قرار داده است. آنطور که تاریخ زندگی بشر حکایت دارد حتی باورها و اعتقادات دینی و پرستش معبود و آئین زندگی در اقوام و امم گذشته تحت تأثیر تحولات اجتماعی و سیاسی متحوک می شده است.

البته از حیث دخالت «حکومتها» و «دولتها» در زندگی فردی و جمعی بشر، با توجه به اینکه حیطه نفوذ و دخالت حکومتها تدریجاً در قرون اخیر توسعه پیدا کرده است، می توان گفت استقلال زندگی فردی از حوزه حکومت و سیاست در اعصار

تاریخ که  
بشر  
تبدیل شده است  
و احساس و  
محصول  
هرگز  
محصول و  
از تهی از هویت  
معنوی  
فاعل و خالق اش تلقی کنیم  
و سیمای زندگی و نظامی را  
که، آفریده آدمی است در  
سکولارترین حالت  
قابل فرض، خالی و تهی از  
ارزشها و نگرشها و باورها و  
تعلقات او بدانیم.

مسائل یا زدهم، شماره ۴۰

گذشته بسیار بیشتر از دوره اخیر زندگی بشر بوده است. در گذشته سرنوشت فکری و معنوی و فرهنگی انسانها تا حدود زیادی خارج از دخل و تصرفات حکومتها بود. حداکثر اموری که حکومتهای صالح بدان اشتغال می‌ورزیدند: دفاع از مردم در برابر دشمنان خارجی، تأمین امنیت شهرها و راهها و مجازات سرکشان ایجاد تسهیلات در راههای ارتباطی، ایجاد معابد و مساجد و برخی امور عام‌المنفعه دیگر، و برخی دخل و تصرفات جزئی در امور معیشت و تجارت و تولید جامعه بود. عمده امور جامعه از طریق مجاری عادی و بطور طبیعی و خودرو یا از طریق فعالیتهای جمعیتها و نهادهای غیررسمی مردمی صورت می‌پذیرفت. اما امروزه دخالت همه‌جانبه دولتها در امور جامعه - که پایه پای توسعه اجتماعی بشر گسترش یافته است - چنان نقش نافذ و تعیین‌کننده‌ای به حکومتها و دولتها بخشیده است که هرگونه اصلاح و تحوکی در جامعه بغیر از طریق نظام سیاسی و حکومتی مسلط بر جامعه قابل تصور نیست. از یک سو توسعه اجتماعی شگرف بشر، موجب وضع قوانین و موازین بسیار گسترده‌ای در همه شئون زندگی اجتماعی شده است و از سوی دیگر گسترش فوق‌العاده دامنه نیازهای زندگی، انسانها و ملل را پیش از پیش به یکدیگر وابسته نموده و روابط جمعی گسترده و پیچیده‌ای را ایجاد نموده است که تدبیر و تنظیم و برنامه‌ریزی آنها جز از عهده تشکیلات گسترده و نظامات عریض و طویل دولتی و ساختار جامع سیاسی و اجتماعی حکومتها ساخته نیست. به این ترتیب همه ابعاد زندگی انسان با سرنوشت سایر انسانها پیوند خورده و از محدوده اختیارات فردی او خارج و برعهده حکومتها قرار گرفته است: نظام آموزش و پرورش عمومی، وسایل ارتباط جمعی، نظام معیشتی و اقتصادی، نظام حقوقی و جزایی و ... آنچه‌ان نقش نافذ و قاهره‌ی در افکار و اذهان و نحوه زندگی انسان پیدا کرده است که تصور یک زندگی فردی مستقل و برکنار از این شبکه درهم تنیده مناسبات زندگی، کاملاً یک اندیشه خیالی و انتزاعی جلوه می‌کند.

بجاست از مدعیان تفکیک حوزه فردی و خصوصی زندگی از حوزه زندگی جمعی و اجتماعی پرسیم مراد شما از حوزه فردی زندگی کدامیک از فعالیتهای انسان است؟ وقتی رسانه‌های قدرتمند و تبلیغات القایی و سبک و شیوه جدید زندگی، فکر و اندیشه و روان و خصوصی‌ترین ابعاد وجود انسان را تحت تأثیر مدها و مدلها و الگوهای فکری و عملی و فلسفه‌های جدید قرار می‌دهند، در او نیازی آفرینند و هرطلب و عطشی را که نظام سرمایه‌داری مقتضی آنست القاء می‌کنند، کجا جای سخن گفتن از عمل آزاد و زندگی مستقل فردی باقی می‌ماند؟! چگونه می‌توان دین را به حوزه فردی زندگی حواله داد و تأثیر زندگی اجتماعی بر دینان و دین داری را نادیده گرفت؟!

۴- نقش فرهنگ و گرایشهای فلسفی و ایدئولوژیک در شئون مختلف زندگی

امروزه کمتر محقق و صاحب نظری در حوزه علوم انسانی می‌توان سراغ گرفت که به نقش نافذ فرهنگها، باورها، جهت‌گیریهای نظری و عملی مبتنی بر فلسفه‌ها و ایدئولوژیها، در قوام زندگی جمعی و ساختارهای اجتماعی و آثار صادر از دست بشر معترف نباشد. امروزه دانشهایی چون فلسفه علم و جامعه‌شناسی علم، بخوبی نشان داده‌اند که نه تنها علوم انسانی که علوم تجربی‌ای چون فیزیک و شیمی که روزگاری در زمره علوم دقیقه و کاملاً عینی محسوب می‌شدند، به فلسفه‌ها و پیش‌فرضهای غیر علمی بسیاری ابتداء داشته و مشحون از ارزشها و الگوها و مدل‌هایی مأخوذ از جامعه عالمان‌اند. وقتی حکایت حال علوم تجربی و انسانی اینچنین است حکایت حال افعال و آثار عملی انسان در بکارگیری آن علوم در عرصه تدبیر جامعه کاملاً روشن و واضح خواهد بود. چراکه ربط وجودی فعل با فاعل مقتضی آنست که انسان همواره با همه هویت فکری و روحی خود در افعال و آثارش حضور داشته باشد. از اینرو آنچه در پهنه اقتصادی و نظام تولید و مصرف، سیاست و حکومت، آموزش و پرورش، نظام تربیتی و پرورشی، نظام قضایی و جزایی و ... رقم می‌خورد، و آنچه در عرصه پهنای هنر، معماری، صنعت و فن و ... پدید می‌آید همگی هویتی فرهنگی و گرانبار از ارزشها و نگرشهای ویژه‌ای دارند که سنت‌های فکری و فلسفی و ایدئولوژیک و فرهنگ مسلط بر هر جامعه یا ملت یا

**\* متأسفانه آنچه که بیش از هر عامل دیگر به ابهام و تیره‌گی بحث از ربط دین و دنیا در اذهان و افکار نظریه‌پردازان دامن زده است ناآشنایی با مسأله تربیت معنوی و عدم بصیرت کافی نسبت به جوانب و ابعاد این نوع تربیت و لوازم و مقتضیات آن است.**

**\* چگونه می‌توان مدعی شد که تمایلات و تمنیات قلبی هیچ ارتباطی با اندیشه و فکر و باورهای عقلی انسان ندارند و این دو، در عرصه یگانه وجود انسان هر یک به کار خود مشغول است؟!**

**انفصال منطقی نباید و هست منافی ارتباط تکوینی و علی میان آنها نیست... ادراکات حقیقی و اعتباری در درون جان آدمی به یکدیگر پیوند می‌خورند.**

تمدن اقتصادی آنرا دارد. بدیهی است اگر آنچه را که در عرصه پهناور حیات بشر ظهور و بروز کرده است - تمدن انسانی - تراوش اندیشه و احساس و عمل آدمی و محصول شخصیت او بدانیم هرگز نمی توان این محصول و معلول را تهی از هویت انسانی و فرهنگی و معنوی فاعل و خالق اش تلقی کنیم و سیمای زندگی و نظامی را که آفریده آدمی است در سکولارترین حالت و نظام قابل فرض، خالی و تهی از ارزشها و نگرشها و باورها و تعلقات او بدانیم چرا که اساساً این روح و اندیشه و فکر و روان اوست که فاعل حقیقی و آفریننده است نه جسم و کالبد فیزیکی اش؛ و عرصه روح و روان، اندیشه و احساس آدمی نیز هرگز تهی از نوعی ادراک از واقعیت، احساسی از وجود، تفسیر و تعبیری از زندگی، تعلق خاطر به آرمان و غایتی و شاکله و جهت گیری فکری و روانی ویژه ای نیست، بلکه این هم عین احساس و ادراک و فهم انسان اند نه عارض و

**\* نتیجه نهایی از تحلیلی که در این مقاله از واقعیت درون آدمی (وحدت هویت انسان و مراتب اثرپذیری روح او) و واقعیت بیرون وجود او (درهم تنیدگی فرهنگی زندگی فردی و اجتماعی) بعمل آمد، این است که نقش و اثر دیانت در جامعه بشری - بانظر به اهداف و غایات دین - به نحو همه یا هیچ است.**

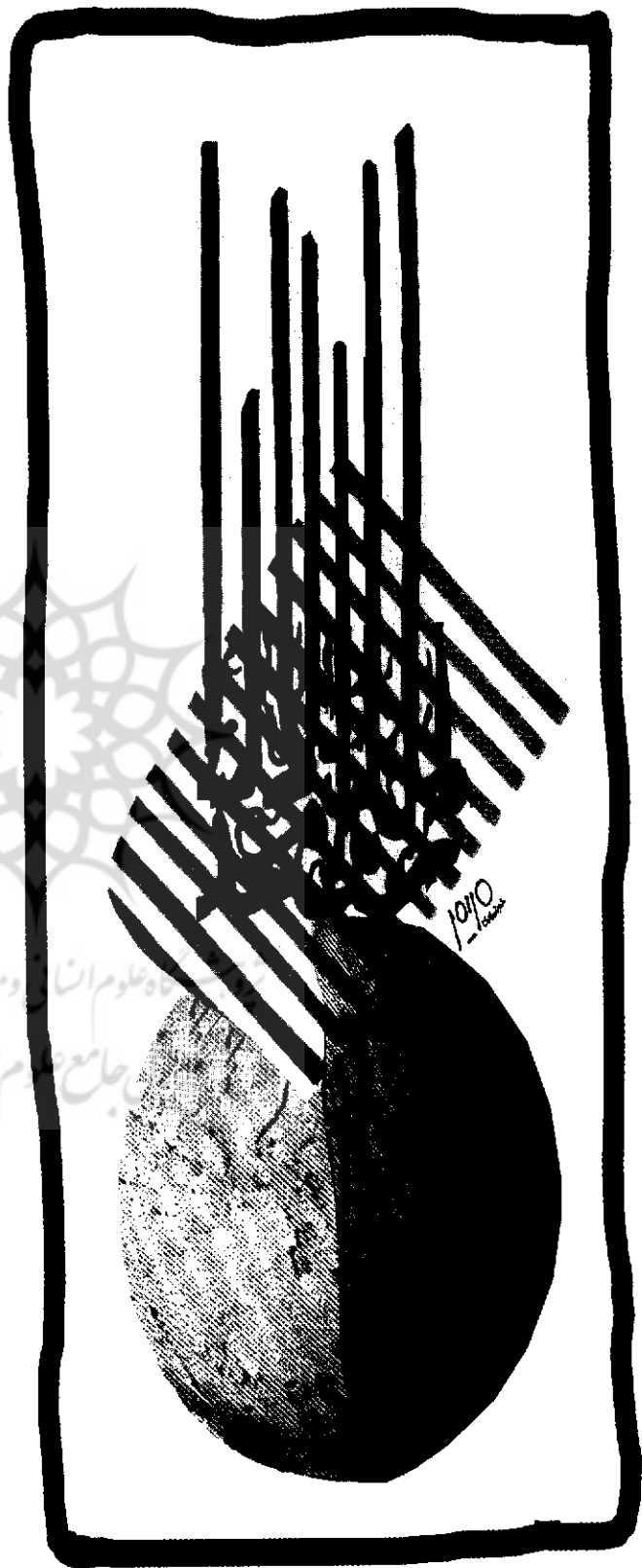
متعلق آن.

براین اساس بنابر مقدمات چهارگانه ای که بیان شد، بسهولت می توان در خصوص رابطه دین و دنیا، حیات دینی با حیات و تدبیر دنیوی، قضاوت کرد و قلمرو دین را در متن زندگی اجتماعی بشر تبیین و تحدید نمود.

**\* جمع بندی و نتیجه گیری از دو مقدمه اول (۱ و ۲):**

۱- از آنجا که شخصیت آدمی از یک حقیقت جمعیتی برخوردار است و همه شؤون شخصیت او در یکدیگر مؤثرند، هدایت و رشد معنوی انسان در گرو تربیت همه ابعاد وجود اوست لذا دامنه و گستره تربیت روحی و معنوی انسان همه سطوح و جوانب شخصیت او را در بر می گیرد (عقل، قلب، عواطف، غرایز، ...)

۲- همه ابعاد و جوانب شخصیت انسان تحت تأثیر علل و عوامل محیطی و نحوه زندگی و عمل و نظر او شکل می گیرد. نوع رفتار، روابط و مناسبات، توجهات و جهت گیریهای مختلف نظری و عملی و احساسی او، تأثرات فکری و عاطفی



و روانی اش از عوامل بیرونی و محیطی و ... همگی نقششی در تکون شخصیت آدمی برعهده دارند.

نتیجه اول - بنابراین تربیت روحی و معنوی انسان که غایت دیانت و همه فلسفه بعثت است مقتضی آنست که جمیع علل و عوامل مؤثر در شخصیت انسان - در هر بعد از ابعاد وجود او و در هر شأنی از شؤون زندگی اش - تحت کنترل و هدایت تربیتی دین قرار گیرد تا محیطی مناسب و مسانخ با تربیت انسان و رشد و شکوفایی معنوی او فراهم آید.

### \* جمع بندی و نتیجه گیری از دو مقدمه دوم (۳ و ۴):

۳- حوزه زندگی فردی انسان از حوزه زندگی اجتماعی او هرگز قابل تفکیک نیست - بخصوص در دوره جدید که زندگی خصوصی انسانها بطور کامل تحت الشعاع نظام اجتماعی و شیوه حیات جمعی و مستحیل در روابط و مناسبات گسترده زندگی اجتماعی است - لذا تصور استقلال زندگی فردی از زندگی اجتماعی امری غیر مطابق با واقع است.

۴- همه عرصه های حیات اجتماعی بشر، عرصه فرهنگ و نگرش و مواجهه ویژه آدمی یا مقوله هستی و حیات و زندگی است و همه آنچه از هستی او برون تراویده است - حتی علم و دانش فن - هویتی مسانخ با روح و روان و اندیشه و احساس او دارد. بنابراین هیچ نظام سیاسی و اجتماعی - هراندازه که علمی و مبتنی بر دانشهای تجربی و انسانی فرض شود - نیست که در ساختار و مبانی نظری و عملی آن و در صیغه ماهوی و هویت کلی آن، نظام ارزشی، فلسفه و ایدئولوژی و فرهنگ ویژه ای جاری و ساری نباشد.

نتیجه دوم - بنابراین زندگی فردی و جمعی انسان بطور همه جانبه تحت الشعاع فرهنگ و نظام ارزشی حاکم بر جامعه است لذا هرگز نمی توان در زندگی فردی و خصوصی مستلزم به فلسفه و آئین و نظام ارزشی ویژه ای بود که متعارض و بیگانه و مباین با فرهنگ و ایدئولوژی ساری و جاری در شریانهای نظام حاکم بر زندگی اجتماعی باشد. (بدیهی است چنین ایدئولوژیها و آئین های خصوصی مباین اگر هم وجود داشته باشند، سرانجامی جز استحاله در ایدئولوژی و آئین حاکم و مسلط بر جامعه نخواهند داشت اگرچه ممکن است پوسته ای بی مغز و کالبدی بی روح از آن همچنان در حاشیه زندگی فردی و اجتماعی استمرار یابد.)

### \* نتیجه نهایی

بنابراین در یک جمع بندی کلی تر از نتایج اول و دوم، به این نتیجه اساسی و مهم دست می یابیم که: خلاصه کردن امر تربیت روحی و معنوی انسان در حوزه فردی و خصوصی - که مستقل

از گستره حیات جمعی و فرهنگ غالب بر نظام اجتماعی باشد - نظریه ای مردود و غیر قابل دفاع است. اگر هدف دین تربیت روحی و معنوی انسان است و این تربیت (بنابه اصولی که در بند ۱ و ۲ بیان شد) بطور کامل تحت الشعاع محیط و نحوه زندگی آدمی است و محیط و نحوه زندگی انسان نیز امری بریده از زندگی اجتماعی او نبوده (بند ۳) بلکه سراپا مشحون و گرانبار از القانات و جهت گیریهای ارزشی و بینش نظام حاکم بر جامعه است (بند ۴) بنابراین تردیدی باقی نخواهد ماند که تحقق هدف اصلی و غایت نهایی دین - تربیت معنوی و روحی انسان - جز از طریق حضور همه جانبه فرهنگ دینی و حاکمیت ارزشها و نگرشها، معیارها و الگوهای تربیتی دین در همه سطوح و شؤون جامعه میسر نخواهد بود.

نتیجه نهایی از تحلیلی که در این مقاله از واقعیت درون آدمی (وحدت هویت انسان و مراتب تأثیر پذیری روح او) و واقعیت بیرون وجود او (درهم تنیدگی فرهنگی زندگی فردی و اجتماعی) بعمل آمد، این است که نقش و اثر دیانت در جامعه بشری - بانظر به اهداف و غایات دین - به نحو همه یا هیچ است. اگر بخواهیم هدف نهایی دین تحقق یابد یا باید دین در مرکز ثقل تدبیر امور جامعه قرار گیرد و همه شؤون و ابعاد زندگی اجتماعی (اقتصاد، سیاست، حقوق، آموزش، پرورش، تبلیغ، معماری، هنر، صنعت، ... صیغه دینی و فرهنگی مناسب با تربیت معنوی و تعالی روحی انسان پیدا کند و یا اگر چنین نباشد، یعنی به نقش حاشیه ای دین در حوزه زندگی فردی اکتفا شود و یا دخالتی محدود در عرصه سیاست و تدبیر جامعه برای دین قائل شویم، اگر چه رنگ و بویی از دین داری باقی خواهد ماند اما جوهره دیانت و هدف نهایی آن هرگز تحقق پیدا نخواهد کرد و در نتیجه تحت الشعاع فرهنگ غالب و نافذ تمدن جدید، بقایای فرهنگ اصیل دینی نیز از جامعه رخت خواهد بست. همچنانکه امروزه شاهد این بحران فرهنگی در جوامع دینی و سنتی در مواجهه با فرهنگ مسلط غربی هستیم.

پس از پذیرش ضرورت حضور توانمند و همه جانبه دین در مرکز تدبیر و تنظیم و برنامه ریزی امور مختلف جامعه، با این سوالات مهم روبرو هستیم:

الف) ثمره این حضور، برای دنیای آدمی چیست؟

آیا دین صرفاً متکفل تربیت معنوی برای نیل به سعادت اخروی است یا نظر به سعادت دنیوی نیز دارد؟ به بیان دیگر با حضور دین در جامعه نسبت سعادت دنیوی و اخروی چگونه خواهد بود؟

ب) این حضور و دخالت، از حیث رابطه علم و دین، به چه نحوی صورت می پذیرد؟ از حیث عملی، نسبت دین و علوم بشری برای اداره امور جامعه چگونه خواهد بود؟ و از حیث نظری و معرفتی، رابطه علم و دین و نقش آنها در فهم یکدیگر چگونه است؟ پاسخ به این سوالات را انشاء ... در مقالات بعدی پی می گیریم.